

هدف‌شناسی اقناع در تربیت با تأکید بر داستان حضرت ابراهیم^(ع)

در قرآن

حبیب‌الله حلیمی جلودار*

استادیار دانشگاه مازندران

عزت‌الله پاتیار**

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۲۵)

چکیده

خداوند متعال حضرت ابراهیم^(ع) را علاوه بر مقام رسالت، به مقام امامت نیز مفتخر ساخت؛ زیرا آن حضرت از پیامبرانی است که برای تبیین اصول دین الهی نه تنها راه را می‌نمود، بلکه مردم را در مسیر درست راه می‌برد و این همان کاری است که امام و رهبر انجام می‌دهد. در معناشناسی اقناع، آن را به «راضی و همراه کردن افراد برای گرایش به موضوع، فعالیت یا هدفی خاص» تعریف کرده‌اند. آنچه این مقاله که با شیوه‌توصیفی - تحلیلی سامان یافته، بدان پاسخ داده این است که اقناع حضرت ابراهیم^(ع) برای هدایت مردم به سوی شریعت الهی چه ویژگی‌هایی دارد، از چه روش‌هایی بهره برده است و چه هدف یا هدف‌هایی را دنبال کرده است؟ با بررسی داستان حضرت ابراهیم^(ع) در قرآن کریم و با بهره‌گیری از تفاسیر و کتب مربوط، این نتیجه حاصل شد که اقناع آن حضرت ویژگی‌هایی چون تناوب و تکرار پیام، حسن خلق اقناع‌کننده و از روش‌هایی چون قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر، گفتگو، پاسخ‌طلبی، رشدیافتگی و بُت‌شکنی، واژه‌آفرینی، خلاقیت در عمل و... استفاده نموده است و اهدافی چون جذب مخاطبین، تحریک فکر و اندیشه، ایجاد شک، کاهش مقاومت، تغییر موضع، تقویت موضع، ایجاد رفتار و... را به صورتی دست‌یافتنی دنبال می‌کرد.

واژگان کلیدی: هدف‌شناسی، اقناع، حضرت ابراهیم^(ع)، قرآن.

* E-mail: jlouidar@umz.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: Ezzatpatiar@yahoo.com

مقدمه

تبلیغ افکار، عقاید و روش‌های مختلف آن، شیوه‌ای مرسوم و عقلایی است که همواره مورد استفاده تمام مذاهب و مکاتب مادی یا معنوی بوده است. رسالت بزرگ پیام‌آوران الهی «ابلاغ» پیام سعادت‌بخش خداوند به انسان‌ها بوده است. آنان در این راه هر نوع سختی را تحمل کردند تا با رساترین صدا، فطرت‌های خداجو را بیدار نمایند. در شرایع الهی و برنامه‌هایی که انبیا ارائه داده‌اند، تبلیغ از ویژگی‌های مشترکی برخوردار است. در شرایع آسمانی، علاوه بر اینکه پیامبران خود بنیانگذار تبلیغ و هدایت‌کننده آن بودند، همه آنها از یک مبداء مشترک مأمور ابلاغ رسالت خود بودند، ولی هیچ یک از نظر هدف نیز دچار تشبث نبوده‌اند؛ یعنی همه انبیا از آغاز تا پایان پیدایش شرایع الهی به دنبال هدایت بشر از ضلالت و جهل به سوی عبودیت خدای سبحان، برقراری عدالت، اصلاح فساد و رفع ظلم و ستم از جوامع بشری بوده‌اند.

پیامبران الهی، به‌ویژه حضرت ابراهیم^(ع)، سیستم ارتباطی را خود ساماندهی کرده بودند و بر اساس شیوه مخصوص خود، ارتباط برقرار می‌کردند. هدف ایشان از برقراری این ارتباطها، ترغیب و تبلیغ در معنای انسانی آن بوده است و این به معنی ارائه راه و شیوه صحیح و جدا از بحث الزام و اجبار است. نتیجه این امر، توجه به امر اقناع را از دیدگاه ایشان حائز اهمیت می‌سازد.

اقناع که کوششی آگاهانه است، برای تغییر در نگرش، گرایش و رفتار انسان‌ها و نیز برای راضی و همراه کردن افراد به منظور گرایش به موضوع، فعالیت یا هدف خاص انجام می‌شود. اقناع نیازمند بروز تغییر در ذهن آدمی به صورت اندیشمندانه و مستدل است تا پیام در وی درونی شود و مخاطب در کنار بالفعل کردن انگیزه‌های درونی خود، به نماینده‌ای برای انتقال پیام و هدف ارتباطی تبدیل گردد. ظهور این امر نیز در مخاطب ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه باشد. به هر حال، سوء استفاده از ضعف‌های ذهنی انسان و یا تحمیل اندیشه، تفکری منفعت‌طلبانه دارد که یا استبدادی است و یا بر منطق بازار عمل می‌کند. با درک این امر که هر فرد آنگاه که به درجه اقناع رسیده، خود می‌تواند شخصیتی برای اقناع پیام برای دیگران باشد، اهمیت بحث اقناع برجسته‌تر می‌شود.

پیرامون موضوع مذکور، در مباحثی چون تربیت و اهداف آن، بسیاری از صاحبان اندیشه اظهار نظر کرده‌اند، اما پژوهشی که با شیوه‌ای روشمند به هدف‌شناسی اقناع در تربیت، با تأکید بر داستان حضرت ابراهیم^(ع) در قرآن کریم پرداخته باشد، به احصاء و نظر نگارندگان درنیامد. لذا ضرورت دارد مقاله حاضر که با شیوه توصیفی - تحلیلی سامان می‌گیرد، با بررسی کتب متعدّد تفسیری، تربیتی و قرآنی به این مسئله بپردازد. پرسش اصلی و محوری در مقاله حاضر این است که در داستان حضرت ابراهیم^(ع)، اقناع تربیتی در راستای هدایت بشر به سمت و سوی شریعت الهی، چه ویژگی‌هایی دارد، از چه روش‌هایی بهره برده است و چه هدف یا اهدافی را دنبال کرده است؟ فرض ما نیز این است که تناوب و تکرار پیام و حُسن خُلق اقناع‌کننده از جمله ویژگی‌های اصلی اقناع می‌باشد و آن حضرت^(ع) از شیوه‌هایی چون قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر، گفتگو، پاسخ‌طلبی، رشدیافتگی و بُت‌شکنی، واژه‌آفرینی، خلاقیت در عمل و... استفاده کرده است و اهدافی چون تحریک فکر و اندیشه، ایجاد شک، کاهش مقاومت، تغییر موضع، تقویت موضع و ایجاد رفتار در انسان‌ها را دنبال می‌کرد.

۱- مفهوم‌شناسی اقناع

کوشش آگاهانه یک فرد یا سازمان، برای تغییر نگرش، باور، ارزش‌ها یا دیدگاه‌های فرد یا گروهی دیگر را «اقناع» می‌گویند (ر.ک؛ گیل و ادفر، ۱۳۸۴: ۵۱). اقناع فرآیندی است که در آن ترغیب‌کننده در کنار ابزار عقل، از ابزار احساسات و فشار روانی نیز بهره می‌گیرد، مهارت‌های کلامی و غیرکلامی را به کار می‌برد تا فرآیندی مقاومت‌ناپذیر را ایجاد کند. لازمه اقناع را تحرک دانسته‌اند و منظور از آن، حرکت اندیشه انسانی از آنچه هست، به سوی خواست ارتباط‌گر یا متأثر از وی می‌باشد. عده‌ای اقناع را مستلزم بروز تغییر در ذهن آدمی، پذیرش اختیاری، اندیشمندانه و درونی‌سازی پیام بیان کرده‌اند (ر.ک؛ ساروخانی، ۱۳۸۳: ۹۶) و گروهی جلب آنی و بی‌تفکر مخاطب به سوی پیام را اقناع می‌دانند که بر پایه دیدگاه یک‌سویه به ارتباط است.

هرچند این فرآیند در بر دارنده ویژگی روان‌شناختی آزادی است و ترغیب‌شونده احساس می‌کند موافق میل خود اهداف و رهنمودهای تعیین‌شده را انجام می‌دهد، اما در واقع، متضمن نوعی فشار روانی است که در مسیر ترغیب، میان منطقی و استدلال منطقی به

هیجان‌ها متوسل می‌شود. در واقع، اقناع حدّ واسط میان منطق و استدلال و نیز تهدید و تنبیه به‌شمار می‌رود (ر.ک؛ بینگنر، ۱۳۶۷: ۱۰).

۲- ویژگی‌های روش اقناع

۲-۱) تکرار پیام

از مهم‌ترین شاخصه‌های مؤثر بر اقناع، تکرار پیام است. محققانی که به مطالعه حافظه خبرپردازی در افراد پرداخته‌اند، نشان داده‌اند که محرک‌ها و مفاهیم زودگذر، فرصتی برای پردازش در نظام شناختی انسان نمی‌یابند. به همین دلیل، یا اصلاً یاد گرفته نمی‌شوند و یا خیلی زود فراموش می‌شوند (ر.ک؛ الیاسی، ۱۳۸۸: ۴۹). به همین دلیل، متقاعدسازان اغلب پیام خویش را تا بدان حد تکرار می‌کنند که مطمئن شوند همه مخاطبان آن را شنیده‌اند و پردازش کرده‌اند. اما آنان می‌دانند که تکرار بیش از اندازه، هم کسالت‌آور می‌شود و هم مخاطب را به انکار آن وامی‌دارد؛ به عبارت ساده‌تر، تکرار بیش از اندازه پیام موجب اشیاع می‌شود و اشیاع نیز انزجار و تنفر مخاطب را برمی‌انگیزد (ر.ک؛ همان). لذا می‌توان یکی از عوامل تکرار قصص انبیاء را در قرآن، توجه به همین امر دانست.

۲-۲) خوش خلقی اقناع‌کننده

از دیگر ویژگی‌های مؤثر بر اقناع، خوش خلقی اقناع‌کننده می‌باشد. «زیمباردو» و «لیپ» (۱۹۹۱م.) نشان دادند که پیام‌های افراد خنده‌رو و مهربان، اغلب بیش از پیام‌های ارائه‌شده دیگر افراد مورد استقبال و یا حتی پذیرش مخاطبان قرار می‌گیرد، چراکه گویی مهربانی فاصله روانی بین مخاطبان و پیام‌رسان را از بین می‌برد. در نتیجه، مخاطبان پیام‌های عرضه‌شده از سوی منبع پیام را متعلق به خود می‌دانند. از آن گذشته، محبت و مهربانی، فضای روانی حاکم بر شرایط ارائه پیام را چنان تغییر می‌دهد که حس خوش‌بینی مخاطبان در آن غالب می‌شود (ر.ک؛ همان: ۵۴).

اصولاً طبع انسان تحمل برخورد خشونت‌آمیز را ندارد و در مقابل خشونت عکس‌العمل نشان می‌دهد، لذا نتیجه مثبتی نیز گرفته نمی‌شود. در این شرایط، با برخورد ملایم و سخن

نرم، می‌توان در طرف مقابل نفوذ کرد و تأثیر گذاشت و زمینه پذیرش و قبول را نیز در او تقویت کرد. سرگذشت پیامبران، به‌ویژه حضرت ابراهیم^(ع) به خوبی نشان می‌دهد که آنان هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند. در جای‌جای مناظرات حضرت ابراهیم^(ع)، چه با پدر (عمو)، چه با قوم، چنان‌چه در ادامه خواهد آمد، این ویژگی اقناع به وضوح دیده می‌شود.

۳- شیوه‌های اقناعی حضرت ابراهیم^(ع)

۳-۱) قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر (استدلال همراه با پرسش)

انبیاء^(ع) گاهی در برابر شبهات مخالفان به جای بحث و استدلال‌های پیچیده، با طرح پرسش‌هایی ساده و بیدارکننده، مخاطب را به عجز می‌کشاندند. هر کس ادعایی داشت، با پرسش‌هایی که از او می‌پرسیدند، آنها را متقاعد کرده، نسبت به جهل خودشان آگاه می‌نمودند و آماده شنیدن حقیقت می‌کردند؛ یعنی از مرحله انکار به مرحله شک می‌رسیدند و در این زمان، آنها آماده شنیدن حقایق و در نتیجه، پذیرفتن آن می‌شدند.

حضرت ابراهیم^(ع) در بیشتر موارد، دعوت خود را با طرح پرسش‌هایی دقیق و عمیق آغاز کرده است. این شیوه موجب تحریک اندیشه و بیداری وجدان مخاطبان می‌گردد و ذهن و دل آنان را آماده پذیرش حقایق می‌کند، ضمن آنکه این پرسش‌ها در بطن خود نیز استدلال‌هایی را به همراه داشت: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا: هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟!﴾ (مریم/۴۲)؛ ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ: آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟!﴾ (الأنبياء/۵۲)؛ ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ: (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زبانی به شما می‌رساند! (نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان!)﴾ (الأنبياء/۶۶).

با توجه به اینکه همه پرسش‌ها حاوی استدلال‌هایی محکم و استوار می‌باشد، پایه‌های سست باورهای شرک‌آمیز مخاطبان را به لرزه می‌انداخت و فرصت مناسبی را برای طرح پیام‌های توحیدی فراهم می‌نمود.

۲-۳) مقایسه

حضرت ابراهیم^(ع) در مناظره‌ها و گفتگوهای خود برای اقناع مخاطبان از روش مقایسه بسیار بهره گرفته است. به این صورت که با استفهام و مقایسه بین خدایان متعدّد، وجدان حقیقت‌جوی مخاطبان را به تعقل و تفکر دعوت می‌کرد. او در این روش با بیان ویژگی‌های خدایان و مقایسه آنها، قضاوت را بر عهده مخاطبان می‌گذارد. در قسمتی از یک گفتگو، پس از آنکه می‌پرسد: ﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴾: گفت: آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟! * یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟! ﴿(الشعراء/۷۲-۷۳). آنگاه می‌گوید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾: گفت: آیا دیدید (ابن) چیزهایی را که پیوسته پرستش می‌کردید * شما و پدران پیشین شما، * همه آنها دشمن من هستند (و من دشمن آنها)، مگر پروردگار عالمیان! * همان کسی که مرا آفرید و پیوسته راهنماییم می‌کند، * و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید * و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد ﴿(الشعراء/۷۵-۸۰).

این مقایسه از دل و اندیشه سلیم او نشأت گرفته بود و هدف آن، نرم کردن دل‌های سالم و بیدار کردن وجدان‌های خفته بود. حضرت ابراهیم^(ع) در مناظرات خود از این روش به خوبی بهره می‌جست و وجدان حقیقت‌جوی مخاطبان را به هشیاری و دقت فرامی‌خواند؛ چنان‌چه در جای دیگر آمده است: ﴿إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَيُّفُكَا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾: (به خاطر بیاور) هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد؛ * هنگامی که به پدر و قومش گفت: «اینها چیست که می‌پرستید؟! * آیا غیر از خدا به سراغ این معبودان دروغین می‌روید؟! * شما درباره پروردگار

عالمیان چه گمان می‌برید؟! ﴿(الصفات/۸۴-۸۷)﴾. در اینجا خدایان دروغین و افتراپی را با معبود راستین و خدای عالمیان مقایسه کرده است.

۳-۳) گفتگو، پرسشگری و پاسخ‌طلبی

شرک، روش زندگی و مرام استقرار یافته‌ی جامعه ابراهیم^(ع) است. ایمان به خدایان دست‌ساز بشر و دل‌بستگی عاطفی شدید به سنت‌ها و رسوم اجدادی، از بارزترین مولفه‌های فکری جامعه ابراهیم^(ع) است. مهم‌ترین خصلت روش ابراهیمی در چنین جامعه‌ای، دامن زدن به منطق گفتگو، پرسشگری و پاسخ‌طلبی است. او در موقعیت‌های گوناگون و با بهانه‌های متفاوت، گفتگو و تفکر درباره مسائل مهم عقیدتی و جهان‌بینی را به صحن علنی و عیان جامعه می‌کشاند و این روش را گاه در گفتگو با خویش، گاه در گفتگو با پروردگار و طلب یقین قلبی، گاه در گفتگو با عمویش آزر، گاه در گفتگو با نمرود و گاهی در گفتگو با قوم خویش دنبال می‌کند. لذا به مقتضای بحث، به بررسی گفتگوهای آن حضرت با عمویش آزر خواهیم پرداخت.

بی‌شک گفتار نرم و آرام یکی از روش‌های مشترک تمام مبلغان الهی است که با مخاطبان خویش، از هر گروه و طبقه‌ای که باشند، با زبان نرم و گفتار دلپذیر تکلم کنند و از تندخویی و سختگیری بپرهیزند. محبت و مهرورزی مبلغ با مخاطبان، تأثیر شگرفی در بازدهی و موفقیت تبلیغ دینی می‌گذارد، چراکه ابزار محبت، مخاطب را جذب می‌کند و او را به تبعیت و دلدادگی می‌کشاند.

انبیاء^(ع) همواره کرامت ذاتی و عزت معنوی انسان را در نظر داشتند و در برخوردها، حرمت مخاطبان را در هر شرایطی، حتی در مواجهه با تهمت‌های بی‌اساس رعایت می‌کردند. لذا به جای تندخویی و یا برخورد مشابه با آنها، فقط اتهام مطرح شده را نفی می‌کردند.

محبت و مهرورزی مبلغ با مخاطبان، تأثیر شگرفی در بازدهی و موفقیت تبلیغ دینی می‌گذارد، چراکه ابزار محبت، جلب محبت می‌کند و پیامد این محبت حاصل شده، تبعیت و دلدادگی است. جلوه‌های اعلای تأثیر محبت، مهر و عاطفه در پیشبرد دعوت را در سیره تمام انبیای الهی می‌توان مشاهده کرد، به‌ویژه در سیره تبلیغی ابراهیم^(ع) نیز آثار رحمت و شفقت

بر کافر و مؤمن بسیار مشهود است. روحیه بزرگواری زایدالوصفی که در جان شریف ابراهیم^(ع) لانه کرده بود، از یک سو، و انگیزه نیرومند او برای هدایت و نجات از سوی دیگر، موجب این روحیه لطیف و شفقت بی پایان شده بود. بر اساس همین روحیه، بی‌احترامی و خشونت را با نیکی و نرمش پاسخ می‌داد و یا حتی عناد و حق‌ناشناسی را مورد اغماض قرار می‌داد:

﴿وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا * قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا * قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا: در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود * هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، نه می‌بیند و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟! * ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین این از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم! * ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود! * ای پدر! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی! * گفت: «ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من روی گردانی؟! اگر (از این کار) دست برداری، تو را سنگسار می‌کنم! و برای مدتی طولانی از من دور شو!» (ابراهیم) گفت: سلام بر تو! من بزودی از پروردگارم برایت تقاضای عفو می‌کنم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است!» (مریم/۴۱-۴۷).

در باره اینکه آزر پدر ابراهیم^(ع) نبوده در تفاسیر بحث فراوانی شده است که از حوصله مقاله خارج است. اولین دلیل برای اینکه ابراهیم^(ع) مناظره با عمویش را با لفظ «يَا أَبَتِ» شروع می‌کند، به این دلیل است که جامعه جاهلی آن زمان، آباء و اجدادی بودند و در هر امری از پدران خویش تقلید می‌کردند. لذا آن حضرت می‌خواست به آنها بفهماند که نه تنها نباید به صورت کورکورانه در هر امری از آباء و اجداد پیروی کرد، بلکه حتی باید در برابر کجروی‌ها و انحراف آنان از راه حق، به مقابله و ایستادگی برخاست. دومین دلیل برای آنکه او را بارها با

ندای «یَأْتِبْتِ» مورد خطاب قرار می‌دهد، دلسوزی وافر نسبت به اوست. در واقع، «خطابش را با لفظِ اَبْتِ که گویای رابطهٔ پدری و از قوی‌ترین پیوندهاست، شروع کرد که قاعدتاً دو طرف را به سرنوشت یکدیگر، حسّاس و دلسوز می‌گرداند» (احمد عدوی، ۱۳۹۹ق: ۵۰) و چون با تهدید شدید آزر مواجه می‌شود، به جای پاسخ مشابه، بزرگوارانه به او سلام می‌دهد. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید: «اما اینکه به او سلام کرد، چون سلام، عادت بزرگواران است و با تقدیم آن، جهالت پدر را تلافی کرد و در مقابل تهدید به رجم و طرد، وعدهٔ سلامت، امنیت و احسان داد، همان‌گونه که دستور قرآن است: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾: بندگان (خاصّ خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند)» (الفرقان/۶۳)» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۲۵۸). در تفسیر نمونه نیز ذیل این آیه آمده است: «سلامی که نشانهٔ بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف؛ سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک‌مغزان است؛ سلام وداع گفتن به سخنان بی‌رویهٔ آنها، نه سلام تحیّت که نشانهٔ محبّت و پیوند دوستی است. خلاصه سلامی که نشانهٔ حلم، بردباری و بزرگواری است» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۳۵۸).

حتّی بنا بر همان عاطفه و محبّت وافر به مخاطب، به او وعدهٔ استغفار می‌دهد، شاید خدا راهی برای او بگشاید: ﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾: (ابراهیم) گفت: سلام بر تو! من به زودی از پروردگارم برایت تقاضای عفو می‌کنم، چراکه او همواره نسبت به من مهربان بوده است! ﴿(مریم/۴۷).

سید قطب در این باره می‌گوید: «علی‌رغم تهدید و سخنان شدیداللحن پدر، ابراهیم برای پدر، بر اساس وعدهٔ قبلی خود، استغفار می‌طلبد: ﴿وَأَعْفِرُ لَابِئِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ﴾ و پدرم [=عمویم] را بیامرزم، که او از گمراهان بود!» (الشّعراء/۸۶). هرچند بعدها قرآن، استغفار برای مشرکان را، حتّی اگر از نزدیکان باشند، ممنوع شمرد و تأکید کرد که استغفار ابراهیم به خاطر وعده‌ای بود که به پدر داده بود و چون دشمنی او با خدا روشن گشت، از او بی‌زاری جست؛ زیرا قرابت واقعی در قرابت نسب نیست، بلکه در نزدیکی عقیده است و این موضوع،

یعنی اهمیت رابطه عقیدتی یکی از اصول تربیت اسلامی است» (شاذلی، ۱۴۰۸ق، ج ۵: ۲۶۰۴).

پس از آنکه آزر او را از خود طرد می‌کند و فرمان هجران می‌دهد، ابراهیم بسی نرم‌تر و ملایم‌تر هم می‌شود: «وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِّن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا: و از شما، و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم؛ و پروردگارم را می‌خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی‌پاسخ نمانم!» (مریم/۴۸). مراد این است که اگر تو مرا این گونه هدف تهدید و طرد قرار می‌دهی، من تنها از شما و خدایانتان کناره می‌گیرم، اما در عین حال، امید خود را به هدایت آنها از دست نداده است: و «پس از آنکه حرف جدایی را از ناحیه پدر شنید، سخن از اعتزال و کناره‌گیری به میان آورد. پس او کناره گرفتن را آغاز نکرد و امید به هدایت او داشت و باز هم گفت: برای تو از خداوند آمرزش خواهم طلبید» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۸۲).

ابراهیم^(ع) بعد از آنکه عمویش را به پیروی خود دعوت کرد تا به سوی صراط مستقیم رهبریش کند، خواست تا او را در قبول این دعوت تحریک و تشویق نماید و نسبت به گمراهی که در آن است، متنبه ساخته، او را از پرستش بت‌ها باز بدارد. لذا این معنا را خاطر نشان کرد که بت پرستی نه تنها لغو و بت‌ها فاقد نفع و ضررند، بلکه در معرض این است که صاحب خود را به هلاکت اندازد و تحت ولایت شیطان داخل سازد که پرواضح است بعد از قرار گرفتن تحت ولایت شیطان، دیگر امیدی به صلاح، رستگاری، سلامت و سعادت نمی‌ماند. همین گونه انذار توأم با شفقت ابراهیم خطاب به عمویش آزر، به خوبی نشان می‌دهد که محور تلاش تبلیغی او مهر و عاطفه است نه قهر و غلبه. همدلی و همبستگی عاطفی او با مؤمنان به حدی است که تمام مؤمنان را از خود می‌شمرد و برای نافرمانان و حق ناشناسان نیز تنها طلب غفران می‌کرد.

یکی دیگر از مناظرات حضرت ابراهیم^(ع) که در آن به شیوه‌ای خاص به اقناع مخاطبان خود می‌پردازد، مناظره با قوم خویش در سوره انبیا می‌باشد که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

۳-۴) رشدیافتگی و بُت‌شکنی

یکی از بارزترین صحنه‌های نمایش رفتار و روش ابراهیم^(ع) داستان بُت‌شکنی انقلابی او در آیات ۵۱ تا ۶۹ سوره انبیاء است؛ نمایشی شورانگیز و حماسی از تجربه گفتگوی جدی و عملی ابراهیم^(ع) با اندیشه‌های شرک‌آمیز قوم خود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾ ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم... ﴿(الأنبياء/۵۱).

بر اساس بیان قرآن کریم، ابراهیم^(ع) در این مرحله از مسئولیت خویش، شخصیت رشدیافته‌ای دارد؛ بدین معنا که آگاهی و تجارب لازم را برای مدیریت اجتماعی دعوت به توحید و دیگر ابعاد رسالت داراست. بُت‌شکنی انقلابی و براندازی همیشگی سنت‌های جاهلی جافتاده، کار انسان‌های خودساخته و رشدیافته است.

استفاده از روش پرسش‌گری در گفتگو، بارزترین جنبه رفتاری ابراهیم^(ع) در ماجرای شکستن بُت‌ها است. در واقع، عمل او - شکستن بُت‌ها و قرار دادن تبر بر شانه بُت بزرگ - اندیشه مخاطبان را با یک پرسش خطیر روبه‌رو می‌سازد. پرسشی که چون پهلوانی هم‌اوردطلب، به میدان آمده است و بر سر راه هر اندیشه غلط کمین کرده است. واکنش آنها در برابر این شرایط و این پرسش چالش‌برانگیز ابتدا سطحی است، آنگاه که می‌پرسند: ﴿قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (هنگامی که منظره بُت‌ها را دیدند، گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده، قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر سخت ببیند)!) ﴿(الأنبياء/۵۹). اما در نهایت امر، ابراهیم^(ع) با هنرمندی و فضاآفرینی، به پرسشی عمیق و اساسی در نهاد و جانشان تبدیل می‌شود، آنگاه که ابراهیم^(ع) از ایشان می‌خواهد تا پاسخ پرسش خود را از بُت بزرگ بپرسند.

حضرت ابراهیم^(ع) در این صحنه، قهرمان ایجاد روشمند خودآگاهی است. هنرمندی که گام‌های حساب شده خود را با نهایت ریزبینی و متانت برای اقناع خصم برمی‌دارد و از این روست که در انتقال پیام حق، خوش می‌درخشد: ﴿قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ (هنگامی که ابراهیم را

حاضر کردند، گفتند: تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟! * گفت: بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها بپرسید، اگر سخن می‌گویند! ﴿(الأنبیاء/۶۲-۶۳).

۵-۳) واژه آفرینی

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ: آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟! ﴿(الأنبیاء/۵۲).

بیان و ادبیات ابراهیم^(۴) برای تبیین حق، حساب شده و دقیق است. وی در نخستین پرسش از سلسله پرسش‌های خود در این ماجرا برای اشاره به بُت‌ها، از واژه مصطلح قوم خود درباره آنها، یعنی واژه «ألّه» استفاده نمی‌کند، بلکه با خلاقیت و زبان آفرینی واژه دیگری می‌آفریند و با این بیان، منطق و نگاه خویش را نشان می‌دهد که البتّه خود را از وابستگی و محدودیت به چارچوب فکری و عقیدتی قوم خود رها می‌سازد.

ابراهیم^(۴) در مقام گفتگو با قوم خویش، فرصتی فراهم می‌کند تا آنها بیندیشند و خود به خطای خویش پی ببرند. این شیوه مؤثر می‌افتد و آنها می‌پرسند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ: گفتند: آیا مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا شوخی می‌کنی؟! ﴿(الأنبیاء/۵۵).

۶-۳) خلاقیت در عمل

ابراهیم^(۴) همه بُت‌ها را می‌شکند، به جز بُت بزرگ، و تیر خود را بر شانه او می‌نهد. این عمل در ذات خود عملی خلاق است. بُت‌شکنی ابراهیمی، واکنشی سراسیمه و شتاب‌زده نیست، بلکه کنشی است فعال و حساب‌شده که به خلق عملی خلاق و محیط‌ساز منتهی می‌شود؛ عملی که عرصه هم‌اوردی اندیشه‌ها و بوتۀ نقد و عیارسنجی باورهاست. خوب است تأکید کنیم که خلاقیت در عمل دینی ابراهیم^(۴) صفتی تشریفاتی نیست و اتصال آن به عمل، الصاقی و عرضی نیست، بلکه با روح عمل، نیت، خاستگاه حرکت و منش او پیوندی اصیل و جوهری دارد.

آیا می‌توانید تصوّر کنید که اگر ابراهیم^(ع) با عصبانیت همه بُت‌ها را شکسته بود و مردم او را در میان حجم وسیعی از الهه‌های مقدّس و خردشده خود می‌دیدند، چه اتفاقی می‌افتاد؟! پس عمل بُت‌شکنی ابراهیم^(ع)، عملی صرفاً واکنشی و غرض‌ورزانه نسبت به جاهلیت و نادانی قوم خود نیست، بلکه حرکتی است هوشمندانه، خلاق و طراح‌ی شده که بر اساس زمینه‌شناسی و دانش‌های او نسبت به ارزش‌ها و دیدگاه‌های قوم خود خلق شده است.

علامه طباطبائی در این زمینه می‌گوید: «ابراهیم^(ع) به داعی الزام خصم و ابطال الوهیت بُت‌ها، این جمله‌ها را گفت و در جملات بعدی مراد خویش را کاملاً روشن ساخت؛ آیا به غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که نه شما را سودی دارد و نه زیانی. نه آنکه بخواهد خیر دهد که بزرگ آنها دست به این کار زده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۴: ۴۵۲).

۳-۷) بازگشت به خویشتن

ابراهیم^(ع) مردم را به بازنگری روشمند در باورهای خود دعوت می‌کند. او طرحی را دامن می‌زند که در طی آن عقاید مردم در پیش چشمان ایشان به تصویر کشیده می‌شود. روش او از هر گونه موضع‌گیری پیشینی و پیشدستی به سوی حقیقت، خالی است. همت و تلاش او این است که نقادی اجتماعی را بدون احساس نفرت نسبت به سنت‌ها و باورهای قوم خویش و استفاده از روش‌های منطقی و اخلاقی پیش برد. «تردید سالمی» که او به جان اجتماع خود می‌افکند و چتر پرستی که بر سر عقاید عامه می‌گشاید، همراه با روش هنرمندانه او در هدایت بحث و پرسشگری، کارآمد می‌افتد و فرآیند تبیین حق به سرانجام می‌رسد: ﴿ثُمَّ نُكْسُوا عَلَىٰ رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند!) ﴿(الأنبياء/۶۴).

نتیجه این روش تبیین‌کننده، ایجاد خودآگاهی فردی و اجتماعی نسبت به «حق» است؛ آنچه می‌توان آن را غایت هر عمل اصیل دینی دانست. این مردم همان مردمی هستند که در ابتدای بحث با ابراهیم^(ع)، شکننده‌خدايان سنگی خود را ظالم می‌دانستند و اکنون خود را مستحقّ همان صفت می‌دانند! این اعتراف دسته‌جمعی نشانه موقّیّت ابراهیم^(ع) در مقام

تبیین حقایق و افناع مخاطبان اوست. به هر حال، این استدلال حکیمانه آمیخته به استهزاء، در انبوه جمعیت تأثیر عجیبی بر جای نهاد و مردم را بر آن داشت تا پیرامون سخن او به اندیشه بنشینند و از خود بپرسند که چرا ما سنگ‌هایی را می‌پرستیم و امید به خیر آنها داریم و از شرشان بیمناکیم، ولی آنها قادر بر دفع شرّ و زیان از خود نیستند.

در ادامه، حضرت ابراهیم^(ع) با لحنی معترضانه به آنها فرمود: ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَف لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زبانی به شما می‌رساند! (نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان!) * اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟! ﴿(الأنبياء/ ۶۶-۶۷).

با این بیان، ابراهیم^(ع) داوران را بر اصرار به جهل و پافشاری بر باطل پس از آشکاری حق، به شدت توبیخ کرد و به تفکر در امور دعوت نمود و فرمود: «آیا به جای خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ‌گونه سود و زبانی برای شما ندارد؟ اف بر شما و بر آنچه به جای خدا می‌پرستید! آیا تعقل نمی‌کنید؟ ولی هیئت قضاوت که پرده در برابر چشم و حجاب بر دل داشتند، چون به حجت فروماندند و از رسوایی ترسیدند و جای هیچ‌گونه سخنی برایشان نماند، راه حجت و مناظره را فرو گذاشتند و به زور و قدرت متوسل شدند تا قیافه نازیبای شکست خود را در زیر پرده قدرت بپوشانند. از این رو، برای جلوگیری از رسوایی و شرمندگی بیشتر، انشای حکم و اعلام رأی کردند: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است! ﴿(الأنبياء/ ۶۸).

با چنین ملاحظاتی است که عمل ابراهیم^(ع) کارگر می‌افتد. ابراهیم^(ع) خلاقانه بت می‌شکند! ریزبینانه پرسش می‌نماید! شجاعانه وارد عمل می‌شود! قوم او در این نمایش، تنها بازیگرند و ابراهیم است که بازی‌ساز است و کارگردانی می‌کند، کارگردانی که در ظاهر محکوم به سوزاندن می‌شود و در باطن، ریشه باطل را در سایه جاودانگی پیام توحید می‌سوزاند!

۴- هدف‌شناسی اقناع

هدف کلی در استفاده از شیوه اقناع، تغییر نگرش در مخاطبان، هماهنگی و همگامی آنان با فرد اقناع‌کننده می‌باشد که لازمه تحقق این امر، عبور کردن از مراحل [استدراج و جذب]، ایجاد شک، کاهش مقاومت، تغییر موضع، تقویت موضع و ایجاد رفتار می‌باشد (دهقان، ۱۳۸۷: ۱۲۴) که ما ضمن داستان حضرت ابراهیم^(ع) با قوم ستاره‌پرست که در آیات ۷۴-۸۳ سوره مبارکه انعام آمده است، به بیان آنها می‌پردازیم.

۱-۴ جذب مخاطبین

در برخی از مناظره‌های حضرت ابراهیم^(ع)، شاهد نوعی همراهی با مخاطبان و تلاش برای جذب تدریجی آنان به سوی حقیقت هستیم. این روش را که یکی از شیوه‌های اقناع مخاطب محسوب می‌شود، استدراج نیز می‌نامند که به مفهوم باز کردن راه برای جذب مخاطب به سوی پیام‌های تبلیغی مطلوب است. در این روش، گاهی مبلغ، علی‌رغم قاطع و جازم به عقایدی، در برخورد و مناظره با مخاطب، موقتاً از آن عقاید تنازل می‌نماید و خود را در مقام بحث، همراه و هم‌عقیده با مخاطب قلمداد می‌کند؛ بدین ترتیب، نوعی همبستگی و همدلی میان طرفین مناظره به وجود می‌آید که در اقناع مخاطب مؤثر خواهد بود.

بارزترین نمونه کاربرد این شیوه از سوی حضرت ابراهیم^(ع) در مناظره با ستاره‌پرستان می‌باشد که در برابرشان، در مرحله اول جدال، کواکب آسمان، ماه و خورشید را خدای خود فرض می‌کند، در حالی که آیه پیش از آن (الأنعام/۷۵) صراحت دارد که او از اهل یقین و بینای ملکوت آسمان و زمین است^۱. پس فرض جدی بودن کلام ابراهیم به کلی مردود است (ر.ک؛ عبّاسی مقدّم، ۱۳۷۹: ۱۹۰).

علاّمه طباطبائی نیز این پرسش را چنین طرح می‌نماید: «در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان باور کرد که ابراهیم^(ع) کراتی از اجرام فلکی را مدّبر و ربّ خود فرض کند و آنگاه در آن بحث نموده، به اشتباه خود پی برده باشد، حال آنکه ابراهیم از پیامبران بزرگ است. جواب این سؤال این است که: آری، از ظاهر این فرض کردن و آنگاه در آن فرض خدشه نمودن، همین معنا استفاده می‌شود، چون طبعاً علم به نتیجه برهان پس از اقامه برهان پیدا

می‌شود» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۱۷۵). ولی از آیات ۴۳ تا ۴۷ سورهٔ مریم که در مقام حکایت احتجاجات ابراهیم در برابر پدرش می‌باشد، چنین برمی‌آید که وی حقیقت امر را می‌دانست و ایمان داشت که مدبر امور او و آن کسی که به او احسان نموده است و در اکرام خود از حد گذرانیده، همانا خدای سبحان است. بنابراین، این که در برابر ستاره، ماه و خورشید گفت: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ در حقیقت، از باب تسلیم و به زبان خصم و دشمن حرف زدن است. وی در ظاهر خود را یکی از آنان شمرده، عقاید خرافی آنان را صحیح فرض نموده است و آنگاه با بیانی مستدل، فساد آن را ثابت کرده است و این نحو احتجاج، بهترین راهی است که می‌تواند انصاف خصم را جلب کرده است و از طغیان و تعصب او جلوگیری نماید و او را برای شنیدن حرف حق آماده سازد» (همان: ۱۷۷ و ر.ک؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۳: ۲۱۴).

آری، مجادله و گفتگوی حضرت ابراهیم با مشرکان، از باب مماشات و نشان دادن نرمش در بحث، برای ردّ عقیدهٔ طرف است، نه اینکه عقیدهٔ قلبی او باشد؛ زیرا شرک با عصمت منافات دارد. گفتن کلمهٔ «یا قَوْمُ» در دو آیهٔ بعد، نشانهٔ مماشات در گفتن ﴿هَذَا رَبِّي﴾ است. به همین دلیل، وقتی غروب ماه و خورشید را می‌بیند، می‌گوید: من از شرک شما بیزارم و نمی‌گویم از شرک خودم (ر.ک؛ قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۹۴).

۲-۴ ایجاد شک

وقتی که شنونده شدیداً با دیدگاه افناع کننده مخالف است، بهترین راه ممکن برای گوینده ایجاد شکاف در اطمینان او نسبت به درستی موضوع و از بین بردن آرامش او در انتخاب موضع کنونی وی است. چنانچه در داستان ابراهیم^(ع) و ستاره پرستان، آن جناب پس از همراهی با ستاره پرستان در پرستش ستاره، ماه و خورشید، سرانجام با تأکید بر این مطلب که «هر چیزی که افول و غروب می‌کند، لیاقت پرستش را ندارد»، جرّقهٔ اولیّه را در ذهن مخاطبان خویش زده است و آنها را دربارهٔ آنچه که تاکنون پرستش می‌کردند، به شک می‌اندازد.

۳-۴) کاهش مقاومت

اگر شنونده در برابر مواضع اقناع‌کننده، مخالف میانه‌رو است، اما در هر حال هم‌فکری وجود ندارد، اقناع‌کننده می‌تواند مخالفت صریح با دیدگاه‌های طرف مقابل را کاهش دهد و او را به سوی بی‌طرفی هدایت کند. از شنونده انتظار نمی‌رود که دیدگاهش را یکباره عوض کند، بلکه هدف، درک و تشخیص ارزش‌های متفاوت با ارزش‌های اوست. لذا در داستان ابراهیم^(ع) مشاهده می‌شود هنگامی که آن حضرت از پرستش ستاره به خاطر افول کردن سر باز می‌زند، برای آنکه هم حساسیت مخاطبان را کاهش دهد و هم شک به وجود آمده در درون آنها را عمق ببخشد، خود را پرستنده ماه و آنگاه خورشید معرفی می‌کند.

از کارهای دیگر حضرت ابراهیم^(ع)، در راستای کاهش مقاومت، انتخاب ترتیب کوچکتر به بزرگتر است. وی ابتدا با ستاره آغاز کرد: ﴿...رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي...﴾ (الأنعام/۷۶). سپس ماه را برگزید: ﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي...﴾ (الأنعام/۷۷) و در انتها خورشید را که بزرگتر از ستاره و ماه بود، فرض نمود: ﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ...﴾ (الأنعام/۷۸). چون وجود صفات بیشتر و قوی‌تر در موجود بزرگتر از امور بدیهی تفکر انسان است، حضرت ابراهیم^(ع) از همین مسیر با هدف پذیرش ربوبیت خدای متان حرکت می‌کرد.

۴-۴) تحریک فکر و اندیشه

قرآن کریم با عبارت شریفه ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ * فی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ...﴾ (البقره/ ۲۱۹ - ۲۲۰)، درس قابل توجهی به انسان می‌دهد که هیچ کاری را چه در زندگی مادی، چه در زندگی معنوی، بدون فکر و اندیشه انجام ندهد، حتی در اینجا تبیین آیات الهی برای بندگان نیز برای برانگیختن اندیشه‌ها و حرکت به سوی تفکر است. حضرت ابراهیم^(ع) نیز با عبارت شریفه ﴿أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (الأنعام/۸۰) برای تحریک فکر و عقل مردم زمان تلاش می‌کند. در آنجا که شکستن بُت‌ها را به بُت بزرگ حواله می‌دهد نیز به همین منظور است: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾: گفت: بلکه

این کار را بزرگشان کرده است! از آنها بپرسید، اگر سخن می‌گویند! ﴿(الأنبياء/۶۳)﴾. وی از این طریق می‌خواست قوه فکر و اندیشه آنان به کار افتد و بفهمند آن که نمی‌تواند از خود دفاع کند، چگونه می‌تواند صاحب و ربّ او باشد.

۵-۴) تغییر موضع

وقتی که شنونده به یک موضع خاص پای‌بند و ثابت‌قدم نیست، این زمان برای نظرهای اقناع‌کننده به منظور تأثیر روی ذهن فرد مقابل، مناسب است. بر همین اساس، در داستان ابراهیم^(ع) مشاهده می‌شود که وقتی آن جناب متوجه می‌شود که مخاطبان او بر موضعی خاص پای‌بند نبودند و تنها بر این استدلال پافشاری می‌کنند که راه آباء و اجدادی خویش را ادامه می‌دهند، لذا با آوردن استدلال عقلی درباره افول ستاره، ماه، خورشید و لیاقت نداشتن آنها برای پرستش، به سست کردن پایه‌های اعتقادی آنان مبادرت می‌ورزد.

بُت پرستان قوم ابراهیم^(ع) تلاش می‌کردند به هر قیمتی که ممکن است، او را از عقیده خود بازدارند و به آیین بُت پرستی بکشانند، ولی او با نهایت شهامت، مقاومت می‌کرد و با دلایل منطقی سخنان همه را پاسخ می‌گفت (ر.ک؛ قاضی عسکر، بی تا: ۸۴). حضرت در پاسخ تهدید آنها می‌فرماید: ﴿... وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا...﴾ و من از آنچه شما همتای (خدا) قرار می‌دهید، نمی‌ترسم (و به من زبانی نمی‌رسانند)! مگر پروردگارم چیزی را بخواهد! ﴿(الأنعام/۸۰)﴾. در ادامه می‌فرماید: ﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا...﴾ وسعت آگاهی پروردگارم همه چیز را در برمی‌گیرد... ﴿(الأنعام/۸۰)﴾. در حقیقت، این جمله دلیلی است بر سخن ابراهیم که فرمود بُت‌ها هرگز نمی‌توانند منشاء سود و زبانی باشند؛ زیرا هیچ گونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رساندن سود و زیان هر چیزی، علم، شعور و آگاهی است. تنها خدایی که علم او همه چیز را احاطه کرده است، می‌تواند منشاء سود و زیان باشد. چرا از خشم غیر او بترسم؟ سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته، می‌گوید: ﴿... أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ...﴾ آیا متذکر (و بیدار) نمی‌شوید؟! ﴿(الأنعام/۸۰)﴾.

۶-۴) تقویت موضع

اگر شنونده از قبل میانه‌رو و موافق با نظر اقناع‌کننده باشد، گوینده می‌تواند پیامی را طراحی کند که موضع کنونی شنونده را تقویت کند، مخالفت پنهان ذهنی او را از بین ببرد، و به تدریج او را به سمت و سویی هدایت کند که به دیدگاه گوینده شدیداً علاقه‌مند و وفادار شود. آنچه که در داستان ابراهیم^(ع) در این زمینه آمده این است که حضرت ابراهیم^(ع) اولاً با گفتن جمله «...لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ: غروب‌کنندگان را دوست ندارم» بطلان اعتقادات آنان را در باب ربوبیت ستاره، ماه و خورشید ثابت می‌کند، دربارهٔ چگونگی بطلان اعتقادات ستاره‌پرستان با این استدلال حضرت ابراهیم^(ع) باید بگوییم: «محبت واقعی از طرف انسان، هیچ‌گاه به شی‌ای که دارای افول و غروب است تعلق نمی‌گیرد، بلکه محبت واقعی و مستمر، تنها به چیزی تعلق می‌گیرد که فناپذیر و افول‌ناکردنی می‌باشد. این چه پروردگاری است که با افول کردن و پنهان شدن، دست از ربوبیت و پرورش بنده‌اش برمی‌دارد. ثانیاً با اعلام اعتقادات خویش دربارهٔ توحید و یکتاپرستی، به ترغیب مخاطبان به پیروی از خویش فراخوانده، سپس با پرسش‌هایی که علاوه بر عقل، وجدان آدمی را نیز درگیر می‌کند، به تقویت موضع توحیدگرایانهٔ خویش می‌پردازد.

۷-۴) ایجاد رفتار

وقتی یک شنونده به شدت به موضع اقناع‌کننده علاقه‌مند شده باشد، هدف منطقی این است که او «همان گونه رفتار کند که اقناع‌کننده می‌خواهد». این مرحله، متکامل‌ترین مرحله از هدف اقناعی است. در این زمینه نیز وقتی به داستان ابراهیم^(ع) می‌نگریم، درمی‌یابیم که اگرچه در طی این مناظره، کسی به آن بزرگوار ایمان نیاورد (که آن هم به خاطر ترس از سران قوم بود و یا به خاطر حبّ مال، جاه و ...). اما آنچه که آیات قرآن گویای آن است، اعتراف و درماندگی قوم ستاره‌پرست در برابر استدلال‌های اقناعی و دندان‌شکن حضرت ابراهیم^(ع) می‌باشد.

مهم‌ترین نکته دربارهٔ مناظره حضرت ابراهیم^(ع) با ستاره‌پرستان این است که آن حضرت از بدیهیات و ادلهٔ مورد قبول خودشان، در ردّ و بطلان اعتقادات آنان استفاده کرده است.

۵- شبهه‌شناسی هدف اقناعی حضرت ابراهیم^(ع)

از برخی از گزارش‌های قرآن ممکن است چنین برداشت شود که برای اقناع مخاطب می‌توان از وسایل نامشروع مانند دروغ بهره برد. در اینجا به نمونه‌هایی از این شبهه‌ها و پاسخ آنها اشاره می‌کنیم: ﴿قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند: تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟! * گفت: بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها بپرسید اگر سخن می‌گویند! ﴿(الأنبياء/۶۲-۶۳). طبق این آیه شریفه، آیا ابراهیم برای اقناع اندیشه آنها دست به دامان دروغ مصلحت‌آمیز نشد؟ اگر چنین است، پس هدف وسیله را توجیه می‌کند و ضابطه مذکور برای اقناع اندیشه صادق نیست؟ پاسخ این است که اولاً در برخی از روایات آمده که این قضیه، شرطیه است (ر.ک؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۹: ۲۰۳)؛ زیرا ابراهیم^(ع) فرمود: ﴿إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾. چنانچه امام صادق^(ع) فرمودند: «وَاللَّهِ مَا فَعَلَ كَبِيرُهُمْ وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِنْ نَطِقَ، وَإِنْ لَمْ يَنْطِقْ فَلَمْ يَفْعَلْهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا شَيْئاً» (قمی، ۱۴۱۲ق.، ج ۶: ۴۷۹). ثانیاً اگر شنوندگان، خود از واقعیت آگاه باشند و بدانند که ابراهیم جدی نمی‌گوید، بلکه تنها اندیشه آنها را نابخردانه می‌خواند، دیگر دروغ نخواهد بود، چراکه دروغ، گزارش خلاف واقع است، ولی این اصولاً خبر نیست، بلکه انشاء است به منظور اعلان جهالت ایشان. اینک اگر انشاء باشد، دیگر قابل اتصاف به صدق و کذب نخواهد بود (ر.ک؛ معرفت، ۱۳۸۵: ۴۷). ثالثاً باب حُسن و قبح در اینجا جاری است. صدق از آن روی که دارای مصلحت است، حسن، و کذب از آن روی که دارای مفسده است، قبیح است. بنابراین، اگر کذب دارای مصلحت ملزمه شود، واجب می‌شود و مصلحت غیرملزمه، ممدوح می‌گردد. صدق نیز اگر موجب مفسده ملزمه شود، حرام می‌شود و غیرملزمه، مذموم می‌گردد، اما اگر از هر دو نظر مفسده و مصلحت خالی شوند یا مصلحت و مفسده آنها مساوی شود، مباح می‌گردند. ابراهیم می‌خواست عقاید مسلم بت‌پرستان را که خرافی و بی‌اساس بود، به چالش بکشاند و به آنها بفهماند که این سنگ و چوب‌های بی‌جان آن‌قدر ناتوانند که حتی نمی‌توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت‌کنندگان آنها یاری طلبند، چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند. نظیر این تعبیر در سخنان روزمره

ما فراوان است که برای ابطال گفتار خصم، مسلمات او را به صورت امر، اخبار یا استفهام در برابرش می‌گذاریم تا محکوم شود و این به هیچ روی دروغ نیست. دروغ آن است که قرینه‌ای همراه نداشته باشد (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۴۳۸).

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ:

هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم! ﴿(الأنعام/۷۶). پرسش این است که اگر هیچ‌گاه برای دعوت به توحید نباید از دروغ استفاده کرد، پس چرا ابراهیم^(ع) با اشاره به ستاره‌ای گفت: ﴿هَذَا رَبِّي﴾! مگر با این سخن نمی‌خواست آنها را قانع سازد که پروردگار جهانیان همچون ستاره، ماه و خورشید، افول‌کننده نیست؟ پاسخ این است که وقتی ابراهیم^(ع) می‌گوید: ﴿هَذَا رَبِّي﴾، یک خبر قطعی نمی‌دهد، بلکه یک فرض و احتمال را برای تفکر و اندیشیدن مطرح می‌کند. درست مثل اینکه ما در پی جویی علت حادثه‌ای، تمام احتمالات و فرض‌ها را یک‌به‌یک مطالعه و لوازم هر یک را بررسی می‌کنیم تا علت حقیقی را بیابیم. چنین چیزی نه کفر است و نه حتی بر نفی ایمان دلالت می‌کند، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر، شناسایی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان. همان‌گونه که در جریان معاد نیز ابراهیم برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن در صدد تحقیق بیشتر برآمد. در تفسیر عیاشی از محمدبن مسلم از امام باقر^(ع) یا امام صادق^(ع) چنین نقل شده است: «ابراهیم این سخن را برای تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود و هر کس از مردم این سخن را برای تفکر و تحقیق بگوید، همانند ابراهیم خواهد بود» (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱: ۳۶۴). ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر گفتار ابراهیم برای تحقیق بود، پس اقناع اندیشه مخاطب اتفاق نیفتاده است و این ماجرا ارتباطی به اقناع اندیشه ندارد؟ پاسخ این است که چه اشکالی دارد ابراهیم در مقام یک محقق باشد و همزمان تبلیغ به توحید نیز جزء اهداف او باشد؟ مانند یک مناظره و جدال احسن که انسان نسبت به مسئله‌ای هم می‌تواند محقق و حقیقت‌جو باشد و هم مبلغ و دعوت‌گر به دین.

﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ: (سپس) نگاهی به ستارگان افکند... * و

گفت: «من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی‌آیم)!﴾ ﴿(الصافات/۸۸-۸۹). در تفاسیر آمده

است که بُت پرستان بابل هر سال مراسم عید مخصوصی داشتند. طعامی در بُت‌خانه آماده می‌کردند، به این پندار که غذاها متبرک شود. سپس همگی به بیرون شهر می‌رفتند و در پایان روز برمی‌گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بُت‌خانه می‌آمدند. آن روز شهر خلوت شد و فرصت خوبی برای در هم کوبیدن بُت‌ها به دست ابراهیم افتاد. فرصتی که ابراهیم مدت‌ها انتظار می‌کشید و مایل نبود به آسانی از دست بدهد. بنابراین، هنگامی که او را به شرکت در این مراسم دعوت کردند، او نگاهی به ستارگان افکند و گفت: من بیمارم (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۹۰). آنها به او پشت کرده، به سرعت از او دور شدند و به دنبال مراسم خود شتافتند. پرسشی که اینجا مطرح شده، این است که آیا ابراهیم واقعاً بیمار بود یا بیماری را ابزاری برای در هم شکستن بُت‌ها و آنگاه اقناع آنها به مسئله بُت‌ها نمود تا مگر از راه اقناع اندیشه، آنها را به توحید هدایت کند؟ بنا بر تفسیر و احتمال قوی‌تر که علامه طبرسی و علامه طباطبائی^(۵) معتقد بودند: «ظاهر دو آیه این است که خبر دادن ابراهیم از مریضی خود، مربوط به نظر کردن در نجوم است. این نگاه کردن به ستارگان برای این بود که وقت و ساعت را تشخیص دهد؛ مانند کسی که تب کرده است و ساعت بازگشت تب خود را با طلوع و غروب ستاره‌ای یا از وضعیت خاص نجوم تعیین می‌کند» (طبرسی، بی‌تا، ج ۸: ۳۱۶ و طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۱۴۸). بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: اهالی شهر که در تدارک برگزاری مراسم عیدشان در بیرون شهر بودند، از حضرت ابراهیم^(ع) هم دعوت کردند، اما حضرت ابراهیم^(ع) که واقعاً مریض بود، با نگاه به ستارگان تشخیص داد که ساعت عود بیماری او فرارسیده است؛ مثل تب که در ساعت خاصی عود می‌کند. او با بیان بیماری، عذر خویش را خواست و هرگز دروغ نگفت (ر.ک؛ شاکر، ۱۳۹۱: ۱۴). مؤید بیماری حضرت ابراهیم^(ع) این است که از یک سو، خدای تعالی او را صاحب قلب سلیم معرفی کرده است: ﴿إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (الصافات/۸۴). از سوی دیگر، از او حکایت کرده که به صراحت گفته است: «من مریضم». کسی که قلب سلیم دارد، هرگز دروغ نمی‌گوید و برای درهم شکستن بُت‌ها، اقناع و به تکاپو انداختن اندیشه‌های بیمار مخاطبان در راستای هدف متعالی دعوت خود به سوی توحید، هیچ‌گاه از ابزار نامشروع استفاده نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با عنوان «هدف‌شناسی اقناع در تربیت با تأکید بر داستان حضرت ابراهیم^(ع) در قرآن» با شیوه توصیفی - تحلیلی، با مطالعه و بررسی کتب متعدّد تفسیری، تربیتی و قرآنی تنظیم شده است که با تعریف اقناع و تشریح مفهوم آن و با تأکید بر واقعی بودن داستان‌های قرآنی با استناد بر وحی، اهداف اقناع را در داستان حضرت ابراهیم^(ع) توصیف و تحلیل نموده است. ابراهیم ترسیم‌کننده شخصیتی پویا، فعال، شاداب و بانشاط در عرصه تربیت و زندگی است و از همین منظر، قرآن او را اسوه و الگوی بشریت معرفی می‌نماید. در اثر این پویایی و نشاط، او در همه فضایل ایمانی و کمالات عملی پیشتاز است. او با یاری خواستن از خدای سبحان و با ویژگی‌هایی چون تناوب پیام و حسن خلق از «اقناع» با شیوه‌هایی چون قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر، گفتگو، پاسخ‌طلبی، رشدیافتگی و بت‌شکنی، واژه‌آفرینی، خلاقیت در عمل و... استفاده نموده است و با اهدافی چون جذب مخاطبین، ایجاد شک، کاهش مقاومت، تحریک فکر و عقل، تغییر موضع مردم، تقویت موضع آنها و تغییر رفتار در مسیر تربیت انسان‌ها، بهره‌ای وافر برده است و در ادامه، به شبهه وارده که «آیا برای اقناع مخاطب می‌توان از وسایلی نامشروع مانند دروغ بهره برد؟» نیز پاسخ داده شد که اینگونه نبود که در داستان حضرت ابراهیم^(ع) هدف وسیله را توجیه نماید، بلکه ابراهیم می‌خواست عقاید مسلم بت‌پرستان را که خرافی و بی‌اساس بود، به چالش بکشد و با تحریک اندیشه، آنها را به تغییر موضع و رفتار به سمت درستی وادارد.

پی‌نوشت‌ها

۱- ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/ ۷۵).

منابع و مأخذ

قرآن کریم

احمد عدوی، محمد. (۱۳۹۹ق.). *دعوة الرسل إلى الله*. بیروت: دارالمعرفة.

- الیاسی، محمدحسین. (۱۳۸۸). «مبانی نظری و عملی اقناع و مجاب‌سازی». *مطالعات راهبردی بسیج*. شماره ۴۵. صص ۴۱-۷۲.
- بینگر، اتولر. (۱۳۶۷). *ارتباطات اقناعی*. ترجمه علی رستمی. چاپ ۱. تهران: مرکز تحقیقات مطالعات و سنجش برنامه‌های صدا و سیما.
- دهقان، علیرضا. (۱۳۸۷). *نظریه‌های ارتباطات* (ترجمه). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۸۳). «اقناع غایت ارتباطات». *دوفصلنامه علوم اجتماعی*. شماره ۲۳. صص ۹۳-۱۱۵.
- شاذلی، سید قطب. (۱۴۰۸ ق.). *فی ظلال القرآن*. بیروت: دارالشروق.
- شاکر، محمدکاظم، حسن حاجی پور. (۱۳۹۱). «معیارها و ضوابط اقناع اندیشه مخاطب از دیدگاه قرآن». *فصلنامه معرفت*. شماره ۱۸۱. صص ۳۹-۵۴.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ ۵. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (بی تا). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- طیب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات اسلام.
- عباسی مقدم، مصطفی. (۱۳۷۹). *اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان*. چاپ ۱. قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی.
- عیاشی، محمدبن مسعود. (۱۳۸۰ ق.). *تفسیر العیاشی*. تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی. تهران: المطبعة العلمیة.
- قزائتی، محسن. (۱۳۸۳). *تفسیر نور*. چاپ ۱۱. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۱۲ ق.). *تفسیر القمی*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- گیل، دیوید و بریجت ادفر. (۱۳۸۴). *الفبای ارتباطات*. ترجمه رامین کریمیان و همکاران. چاپ ۱. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- معرفت، محمدهادی. (۱۳۸۵). *نقد شبهات پیرامون قرآن کریم*. ترجمه حسن حکیم‌باشی و دیگران. قم: انتشارات تمهید.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴ ق.). *تفسیر الکاشف*. چاپ ۱. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الإسلامیة.